

اشنا سازد هم عقائد مذهبی را بر وجهی متین محکم میسازد هم از تقید قنادین مبرا است .

اما بدترین اقسام آن که ایرانیان را متهم کرده است دوکار است یکی شبیه سازی که ما انرا (ترژدی) میگوئیم و دیگر قضیه قمه زدن و خود را مجروح کردن که فی الحقیقه مضر است . من که جراح دیلمه هستم و صد ها از زخمداران در آن ایام را مجانی و غیر مجانی معالجه کرده ام حتم نموده ام که امراض بسیاری که مبداء آن ام خونی باشد از قبیل انمی و تبهای مزمن و صرع و جنون و امراض قلبی و صدری و بسیاری از اینگونه امراض است در ایران که اگر تمام آنها بر اثر تغ رنی پیدا نشده باشد دو ثلث آنها از این بابت است خواه آنها که خود مرتکب میشوند و خواه آنها که مشاهده مینمایند حتی عقیده من در زنان حامله از مناظر وحشتناک تأثیراتی دارد که اغلب اطفال آنها را کم خون و ضعیف القلب و ضعیف الاراده بیمار میاورد

من گاهی فکر میکردم که در اب و هوای باین خوبی ایران چرا اکثر مردم از قشنگی و خوش اب و رنگی و تناسب اعضا بی بهره اند و رنگ های پریده و چهره های درهم و سوء اخلاق و امراض عصبانی و کم صبری و کم حوصله کی زیاد است و با همه هوش فطری که در ایرانیان است چرا فاقد اراده و جدیت و تصمیم شده اند .

چون بمعالجه این مجروحین رفتم کم کم یقین کردم که قسمت صمده این امراض و حالات بر اثر ان هادت عبادت است من در این باب در ایام اقامت خودم در ایران و بالاخص در ایامیکه در لباس اسلام و پاهمه کس معاشر بودم مکرر با علمای درجه

دوم صحبت مردم آنها قسم خوردند که عارضین باین اعمال نیستیم بلکه دین ما هم اجازه نداده است و اینها برخلاف شریعت واقع می شود ولی چکیم که عوام نمی پذیرند و نظر بهیچان مذهبی که در اعضایشان پیدا میشود این عمل را مرتکب میشوند.

من میدانم که آن علماء و رؤسا راست گفته اند و ایرانیان با اختیار خود این کار تغ زدن و قمه را ترك نخواهند کرد و چنانکه من فهمیده ام دولت هم جرأت بجلو گیری اینکار ندارد هم از باب میل و اراده مردم اما من بیایک بلند میگویم که این کار باید از ایران ترك شود و الا ایرانیان ترقی نخواهند کرد.

من وقتی که دسته تجار و علماء را دیدم که چکونه با گریبان دریده و لباس سیاه بحالت آرامی و نجات می روید و توجه میخوانند و برسینه میزنند و راستی گریه میکنند اقدر گریه کردم و حالتشان در من اثر کرد که گویا یکی از اقارب خودم یایک کسی که من باو خیلی علاقه مند هستم وفات کرده و یا مقتول شده.

و همچنین یگدسته از دولتیان محترم را دیدم که فقط سر و پای خود را برهنه کرده پارچه سیاه بر بازو بسته بنظام و انتظامی تمام می روند و میخوانند و برسینه یاسر میزنند (انهم اهسته و بقدر لزوم) از حالت ان ها هم متأثر و گریان شدم خصوصاً یگدسته ای که موزیک عزا همراه داشتند و بالجمله از حالت اکثر دسته ها متأثر می شدم.

اما برعکس وقتی که بدسته تغ زن رسیدم ابتدا وقت نکردم بلکه غیر از وحشت و نظر عبرت چیزی برایم حاصل نشد و قلباً غضبناک بودم که چرا با خود چنین می کنند و برای چه این عملیات خارج از قانون عقل و شرع را مرتکب میشوند ؟ در دسته های

ساق الذکر ارادت و محبت و صمیمیت میدیدم ولی در این دسته
تصنع و ساختگی دیدم و بومی از حقیقت بمشام نخورد

اینست حقایقی را که در این موضوع دیده و شناخته ام و اگر
چه از ذکر جزئیات آن صرف نظر کردم ولی گمان دارم که چیزی
از کلیات را ترك نکرده باشم جز این که باید بگویم که جمیع حالات
و عادات مذکوره در همه شهر و نواحی ایران جریان دارد و در آن
ایام همه ایران یک عزاخانه کامل است

من گمان دارم هر وقت مدارس در ایران زیاد شود و معارف
توسعه یابد این مراسم و عادات مذهبی یکصورت خوشی را بخود
خواهد گرفت. زیرا اطفالی که از مدارس و دارالفنون ها بیرون
آیند هرگز پیرامون تیغ زدن و زنجیر زدن نخواهند گشت بلکه فقط
رسمیت امور مذهبی را بصورتی نجیبانه مثل همان حالت دسته هائی
که گفتم از علماء و تجار و نظامیان دولتی دیده شده بهمان قسم
مجری خواهند داشت

اما حالا بسبب بی علمی حتی اطفال کوچک هم با نداشتن
خون بقدر لزوم بدن باز بر حسب تقلید از پدرها شان و یا اندروات
مادر های بی علم شان بزدن تیغ و ریختن خون خود اقدام مینمایند
بلکه در سایر اوقات سال هم این اطفال بنوخه خوانی و سینه زنی
در کوچه و بازار مشغول اند

یکقدری هم علت اینکارها بیکاری اطفال است زیرا مدارس بقدر
لزوم تاسیس نشده اینست که آن اطفال حکم حجام سبابط را دارند
شاید کسی بگوید حجام سبابطه یعنی چه ؟

این يك مثلثی است در میان اعراب . در اوقاتی که در عربستان
بودم و اگر موقع یابد شرح آنها را بیان خیرامم کرد از يك پیرمره
عربی شنیدم که میگفت یا اخی (انت حجام السبابط) من معنی آن را

پتوسط مترجم خود پرسیدم گفت سابقاً در سوابط داین معمول بود که چون سیاهمیان جنگ می رفتند یا آنکه، آموریت بر مسافرت سیافتنند برای جلو گیری از طاعون و حصه حجامت می کردند در میان حجامها يك نفر بود که خیلی مشهور شده بود و بازاریش رواجی یافته بود و همکاران بر او حسد می بردند. اتفاقاً یکسالی سیاهمیان هیچ مسافرت نکردند و آن حجام بیکار مانده چون هنر دیگر نمی دانست گرسنه ماند و مورد ملامت همکاران شد لهذا هر روز مادر خود را می نشانید و شیشه بر اعضایش نهاده هنگام عبور عابرین تبغی بر او می زد و خون او را در شیشه می کرد تا شاید مردم بهوس افتند و نزد او برای حجامت حاضر شوند و رقیبان نیز کمتر او را بر کساد بازاریش طعنه زنند بالجملة آن قدر از مادر خود خون گرفت که مادرش بمرض بیخونی مبتلا شده فالج گشت و از جهان درگذشت از آن پس حجام سوابط در بین عرب ضرب المثل شد چنانکه ایرانیان نیز گویند که (اینقدر خون مردم را در شیشه مکن) و گویا منشاء این دو مثل هر دو یکی است

بعوالم خود برگردیم

باز هم کرشمه عشق — نامه مادموازل را شل
صبحی چون صبح وصال شاهد آن مهلقا روشن و درخشان .
افتاب تازه طالع شده و ذرات خود را چون ریزه های زر بر روی
زمین منتشر کرده صحن باغ و خانه مرا چون ساحت دکان زرگری
زرین ساخته . نسیم خفیفی مانند شوخی های لطیف دلبران تحصیل
کرده عشقباز گاه گاهی می وزد و بوی های خوش آزار را مانند بوی
وصال به مشام میرساند . اشعه افتاب در خلال درختان بر زمین
افتاده هنگام وزیدن شمال مانند مغیچکان شوخ و شنك بحرکت آمد

همین که اندای سیم تند میشود از طرفی بر آنها سر برهم نهاده يك نغمه موسیقی دلکش را بلحن زیر - یا ریز بگوش می رساند و از طرفی از حالت آمد و شد و حرکت و نغمه سرائی آنها این اشعه افتاب که بر روی زمین افتاده اند باهتزاز می آیند و يك حالت رقص و سماع قشکی را بخود میدهند که مردم انسان کمان میکند که یکدسته از کودکان غیر منظم در حالت جست و خیزند

ژاك پیاله شیر و ناکانو را بدست گرفته چشمش باین منظره فرحناك است و مجلسی را که دست طبیعت برای عیش ترك شده من فراهم کرده تماشا میکند و بر نازك کاری وی افرین میگوید اما دلش یکباره رفته است در وینه در مجلس بال و مردم حالت رقص مادموازل لوئیز و زهین خوردن سیمون و مساقه ژاك در رقص و همه وقایع انشب را بنظر در آورده او از دل میکشد و تکرار آنرا ارزو مینماید و گاهی خود بخود میگوید :

اه ای ژاك دیدی از دوستان صمیمی خود دور ماندی دیدی که چقدر ایام فراق طول کشید و زمان وصال به تاخیر افتاده دیدی مدتی گذشت و مکتوب مادموازل نرسید و چشمت بخط راشل روشن نشد اه ایا من کی بوصلال او می رسم ؟ ایا اقلا کتابت او را که نصف از دیدار است کی زیارت میکنم ؟

در این کشمکشهای خیالی یکمرتبه صدای دق الباب میاید . دل می طپد بدن میلرزد . مردم ژاك خودش بخودش میگوید ایا کیست صبح باین زودی بسراغ تو آمده . خدا کند خیر باشد الهی خبر خوشی داشته باشد . از جا برخاستم خودم رفتم درب خانه دیدم همان است که می خواهم . تعجب مکن عزیزم . بلی بلی همان است این است ها بین قاصد پست است پست کجا ؟ پست خارجه .

از کدام مملکت ؟ از وین یا بتخت اطربش یعنی چه ؟ راست میگوئی
بلی بلی راست است ها اینست

این چیست ؟ این مکتوب ماده وازل راشل است هنوز باز نگرده
بودم اما خط سر یالت را میشناسم بلی خط مشوقه من است اری
اوست که هر وقت ناله های محبت مرا استقبال می کند او است که از
هزار فرسخ راه تا صدایش زدم جواب می دهد او است که پیوند رکهای
قلب خود را بارکهای قلب من ثابت کرده بمن میفهماند که طوری
دست قدرت طبیعت این دو قلب را بهم پیوند کرده که هرگز جدائی
و کسبخته کی بان راه نمی یابد . پس بگو مبارک باشد

اری مبارک است روز من و چه روز مبارکی است که بن مهر
از سر پاکت برداشته کاغذ را بیرون میآورم و چند مرتبه می بوسم
و بر چشم می کشم و گریه شوق می کنم انگاه شروع بخواندن کرده
کلمات ذیل را که خواهی دید بجه فشنگی است می خوانم

❁ دوست عزیزم دکتر ژاک ❁

اول از شما می پرسم آیا لازم است بگویم محبت شما بافراق
توام شده بامن چه می کنند ؟ من جواب می گویم که نه لازم نیست و
البته شما خودتان میدانید

پس این را می پرسم که در صورتیکه علم بحال من دارید چرا
در حق من جفا می کنید ؟ تنها جفای شما جفای دوری نیست بلکه
نرسیدن کاغذ های شما بیشتر مرا اذیت می کند من نمی توانم بگویم
مرا دوست ندارید نه هرگز نمی گویم بلکه خیالش را هم نمیکم
شما مرا دوست دارید چنان که من شما را پس باید بگویم که
کار شما خیلی زیاد شده و اوقات شما را مشغول کرده است ولی
از شما خواهش می کنم که مرا مانند يك مریض مجروحی تصور

کنید که در حیات نزع است و مجبور می شوید که همه کارهای خود را ترك نموده اول بمعالجه او پردازید

اری اشراق نگفته ام و امیدوارم چنین کنید

من هیچ فراموش نخواهم کرد آخرین شبی را که در باغ بودیم و همه مرغان کویا معاشقه من و شمارا تبریک می گفتند بلکه من همه تبریک از صدی نسیمه بی که بر برکها می وزید میشنیدم

من هفته ای یکمرتبه بان باغ می روم و همان مکانها و جاهائیکه با هم نشسته و راه رفته و صحبت کرده و بوسه از هم گرفته ایم همه را گردش میکنم و بیاد اشب حالنی ارحزن و سرور بهم امیخته درخود می یابم

هر دفعه که بباغ می روم از کلهای باغ می پرسم که دوست من در چه حال است آنها با اینکه زبان ندارند جواب بدهند از حالت طراوت و تازگی و رنگ و بوی خود مرا بشارت بخوبی می دهند

گرچه مرا که دیده اید دیشب او را صدا زدم (کت) فوری حاضر شد پرسیدم من دوست خود را باین زودبها خواهم دید؟ فی الفور سرش را پائین انداخت یعنی بلی. این هم يك بشارتی بود برای من و گمان می کنم که درانیه نزدیک مرا نزد خود خواهید دید

(دوست شما راشل)

برای توضیح بعضی نکات از این مکتوب لازم می دانم خاطر خوانندگان را مزاحمت بدهم و استحضاراً بنکارم که (کت) یعنی گربه گاهی خیلی مأوس می شود و بعضی از آنها خیلی باهوش اتفاق میافتد. از انجمله گربه ماد موازل راشل يك گربه خیلی عجیبی است که من چیزهای غریب از آن دیده ام

این گربه اگر چه کوچک جثه است ولی چاق و براق است

و بقدری ماده وازل را مثل انرا دوست می دارد که یک دقیقه آن را از خود جدا نمی کند

در ایامی که در وینه بودم تجربه کرده بودم که آن گربه هم نهایت تعلق را بر اشل دارد هر وقت ماده وازل را مثل از منزل بیرون میرفت این گربه پشت درب خانه مانند ماتم زدگان می نشست و بهیچکس توجه و اعتنائی نداشت

همین که ماده وازل وارد خانه میشد آن گربه بهجست و خیز و نشاط می آمد انقدر خود را پای راشل میمالید و جاو او رقص می کرد و عقبش میدوید که گاهی او را خسته میکرد و یا مجبورش میکرد که او را بگیرد در بغل بیوسد و با او بازی کند

یکی از غرائبی که من از آن گربه دیدم شبی که منزل ماده وازلها بودم تا صبح راحت نکرده اطراف رختخواب صاحب عزیزش راشل کشیک کشیده بود و یک منافعات شجاعانه کرده صبح جلالت خود را بر اشل نشان میداد بلی من خودم دیدم که آن گربه عقب راشل می دود و صدا میکند و مثل انسان وی را دعوت بیک چیزی میکند راشل که حالت او را میدانست همراهش رفت و پس از چند دقیقه ما را صدا کرد . بیائید ببینید (کت) چه کرده . ما همه رفتیم دیدیم دو تا عقرب و یک هزار پا را کشته است و باطراف آنها میدود و نزد راشل سان میدهد و خوشحالی می کند و خدمات خویش را نمایش می دهد

در همان وقت بود که راشل همه هنرهای گربه اش را برای ما بیان کرد . از آن جمله گفت بکرات من از او چیزی پرسیده ام و در جواب من اشاره بنفی یا اثبات کرده هرچه را که اشاره کرده است همان عیناً واقع شده من برای امتحان گفتم سؤال کن از او که آیا من باین زودی بسفر میروم یا نه ؟

دیدم راشل کره را در بر کشید و بوسید و او را بر زمین نهاده انگشت سیاه را بر اوزد و گفت (کت کت) گوش بده . کره گوشهای خود را نیز کرد و مثل آدمی که حواس خود را جمع کرده برای یاد گرفتن يك حرفی خود را حاضر می کند همین قسم ساکت و بی حرکت و تمام حواسش متوجه راشل شد

انگاه راشل باو گفت این مهمان عزیز ما باین زودی ما بسفر می رود یا نه ؟ دیدم کره سرش را یابین کرد و با کمال خوبی آثار اثبات را از حرکت سر خود نشان داد . لوئیز گفت بی رس که سیمون از حبس خلاص خواهد شد و در این سنه بوینه بازگشت خواهد کرد یا نه ؟

راشل این را پرسیده جواب نفی از حرکت سر و حالت او مشهود شد بطوری که همه فهمیدیم میگوید نه . وعهدت کره در حق من و سیمون هر دو راست آمد

اما تو ای خواننده محترم تعجب خواهی کرد از این مطالب و باور نمی کنی بلکه حمل بر کوتاهی فکر من می کنی چنانکه من قبلا باور نمی کردم و حمل بر بیجه کی راشل می کردم تا وقتی که دیدم و تاثیر آن را فهمیدم

حالا مجبور به ام راشل در مکتوب خود اشاره کرده است که کره اش تصدیق کرده است که او مرا بزودی ملاقات خواهد کرد من از این مضمون خیلی در شگفت شدم و نمیفهمم که مقصود چیست و چه خواهد شد زیرا نه من اراده دارم که باین زودی ها بوینه بروم و نه تصور می کنم که وسیله ای برای مسافرت مادموازل فراهم باشد ولی عنقریب خواهی دانست که تصدیق کره راشل بی اساس نبوده و نعمت غیر مترقبه ای که ملاقات راشل است مرا روزی خواهد

شد . اما پس از آنکه او هم مثل من دوچار زحمات بسیار شده باشد
و شرح این قضیه را زودی خواهم یافت
(مکتوب دیگر)

هفت روز بعد از وصول مکتوب فوق باز یست وینه رسید و
مکتوبی از ماده وازل لویز آورد که متضمن یکخبرهای بی انتظاری
بود که اینک خواهم یافت آنرا و پیش از هر چیز مسئله سیمون است
که از حبس خلاص شده در حالتی که بیش از هجده ماه از ایام
حبس او نگذشته است و مضمون مکتوب این است

دوست عزیزم دکتر ژاک . دو هفته است که غم های من تازه
عده هنوز دلم از اندوه مرگ مادرم خلاص نشده هنوز از حوادثی
که بر شما وارد شده در غم و اندوهم که ناگهان غم دیگر دست بگردانم
عده يك دشمنی که مدتها است در لباس دوست و دوستی میل
بصحبت من دارد و من مایل بملاقات او نیستم وارد شده

این دشمن دوست نما همان سیمون بد اخلاق است که اگر
هم ممکن بود که اندکی جلب خاطر مرا بکند و حقیقت اخلاق خود
را بر من مستور دارد بعد از آن عداوتی که با شما کرده دیگر ممکن
نیست محبت مرا جلب نماید هرگز دل من با او گرم نخواهد شد
بلی سیمون آمده است و خیلی شکفت اور است آمدن او !

نمی دانم چه حبه کرده است که مدت حبس خود را تنزیل
نموده و مرخص شده او بماراست نمی گوید همین قدر می گوید
که مرا بخشیدند و از روز ورودش تاکنون دائما بمنزل ما آمد و شد
می کند و دم از معاشقه میزند

هر قدر می خواهیم او را از خود دور کنیم و مأیوس نمائیم
ممکن نمیشود

ماده وارل راشل انقدر با او اظهار لراحت کرده و حتی چند مرتبه صریحاً با او گفته است بمنزل ما میا : که او فهمیده است درجه محبت راشل را با شما و یقین دانسته است که علاقه با شما تولید کننده وی را کرده است

در هر صورت کمان می کنم که اگر این جوان بد اخلاق خواهد اینطور زندگانی را برهن تلخ کند چون معتقد با تحار و خود کشی نیستم مجبور بر فرار خواهم شد

(دوست شما لوئیز)

✪ مکتوب سوم ✪

بعد از یک هفته مکتوبی از کترین رسید و این اول دفعه ایست که در ایران مکتوب کترین را دریافت می کنم و مضمون مکتوب کترین خیلی مهم است بقسمی که چیزی از آن فهمیده نمی شود و آن اینست عزیزم دکتر ژاک . بهترین چیزها محبت است . اما بقدری لطیف است که باندک غبار اکین میشود . ائینه خیلی مصفی را دیده اید که اندکی غبار چطور او را کدر میسازد ؟

در صورتیکه غبار با ائینه چنین کند غبار کینه و صفحه قلب که منبع محبت است آیا با هم مناسبتی خواهد داشت نه نه شخص کینه جو را هرگز نمیتوان از اهل محبت دانست و اگر هم بگوید دروغ است

هر دلی مانند دل لطیف شما نیست که نقش محبت را در کمال قشنگی در خود مرتسم و منعکس سازد

خیلی کسان هستند که می خواهند دکتر ژاک شوند ولی نمی توانند البته دستهایی هم که بدست پر عاطفه تو ای ژاک رسیده باشد هیچ وقت نخواهد گذاشت که کسی بدون استحقاق

جای ترك را غصب نماید و ان ارسی های عشق و دوستی پر
لیاقتی را که د کتر بران می نشست اشغال کند اگر چه کار بجائی
برسد که همه درستیات خود را فدا کنند یا مجبور بر مهاجرت شوند
اینست آنچه را که از راه دور بشما اطلاع میدهم و امید وارم که
عرایض سر بسته مرا با قلب پر محبت تلقی نمائید و اگر اداب مکاتبه
را منظور نکرده باشم عفو فرمائید

(فدوی شما کاترین)

لازم نیست توضیح دهم که این مکتوب های متوالی که در مدت
سه هفته واصل شد با این مضامین در هم بر همی که از شدت
بهام نمی توان فهمید که مقصود چیست و چه پیش آمد هائی شده و
میشود در افکار من چه تاثیری بخشید و چقدر مرا غرق خیالات
مالی خورائی ساخت

ایا با این مکاتیب متوالیه من می توانم راحت بنشینم و راحت
بخوابم ؟

شبهه ئی نیست که فکر من راحت نخواهد بود تا وقتی که بفهمم
که ماده وازل راشل چطور خیال دارد خود را بمن برساند
خیال من راحت نخواهد بود تا هنگامی که بدانم ماده وازل
رئیز چه قسم خود را از دست سیمون خلاص مینماید و بکجا فرار
خواهد کرد من راحت نخواهم شد تا بفهمم که برای کاترین چه پیش
آمده و چرا ان سخنان مبهم را نوشته

پس مرا بگذارید ای خواننده کان عزیز و بروید بسراغ احوال
سه نفر که سه کمشده من بوده اند

بلی انها سه کمشده ای بودند که براهنمائی عشق هر سه را
ا کردم و اکنون مدتی از انها دور مانده ام . از این بیعد ان

سه گذشته را باید سه نفر فراری از عشق دروغی نام بگذارم بمناسبت
 آنچه را که در ترجمه حال آنها خواهی خواند .
 پس باز هم می گویم مرا بگذار در طهران و برو بسراغ آن
 سه نفر . تا توانها را بیایی و بر شرح حالشان کاملا اطلاع یابی
 من در طهران مشغول طبابت و جراحی خواهم بود و سفری هم
 بیزد خواهم رفت برای ملاقات کشیش ملکم و خانمش بعنوان طبیب
 خاصه حکومت یزد ولی یکروز میرسد که یکدفعه مرا باهر سه ماد موازل
 در يك مجلس شرقی ملاقات کنی و تعجب کنی که از عشق صمیمی
 چه کارهای خوب ساخته است و از عشق دروغی هم چه کارهای
 بدی بر می آید و بالاخره نتیجه هر دو را یکروزی خواهی یافت .
 و چون شرح این قضیه خیلی دل چسب است دفتر دیگر برای
 آن باز می کنیم و جلد دوم از این کتاب را تخصیص می دهیم
 بسر گذشت آن سه نفر و این جلد را نام [سه فراری] موسوم
 می کنیم .

واجمع بیہائیت

خاتمه سخن در این جلد و مقدمه برای جلد های آتی

(مرکز بیہائیت ایرانست)

البته یاد دارید که در باد کوبه دو شب برای دین فروشی در
 خانه بقال مهمان شدم من همیشه خود را ملامت برای آن کار می
 کردم ولی در ایران که مرکز این معامله است دانستم که ملامت
 متوجه من نبوده بلکه این دلالت متوجه خریداران است . آری
 بهائیان که باطنا يك سیاستی . محرك ایشان است و صورتاً حب دیانت
 ایشانرا بهر چیز ناروایی ملامت می نماید بکمر دمان غریبی هستند
 که من انها را گیاه مرزه نام می گذارم . این گیاههای مرزه بیروپای

همه کس می پیچند هر جا هر کس را می بینند تازه وارد شده یا اسم و رسمی پیدا کرده رو باو میروند و با اینکه حرفهایان بقدری بی منطق و جاهلانه است که حتی خودشان کاهی از حرف خود برمی گردند معذرا بقدری بی خجالتند در گفتن آن حرفهای بی منطق که تا کسی بدشنام و ضرب و شتم انها را از خود نراند مایوس نهدند از او دور نمیشوند. اگر هم مایوس شدند باز از از راه دیگر از او استفاده مینمایند باینکه بدروغ دورا دورا او را بخود نسبت میدهند. اگر این را میدانستم از همان اول ایشانرا از خود دور میکردم ولی متأسفانه بی خبر بودم و وقتی خبر دار شدم که انها مرا بدنام کرده بودند زیرا میآمدند در محکمه من در حالتی که من ایشانرا نمیشناختم و تصور می کردم انها هم هم مذهب سایر ایرانیانند ولی بعد بتدریج دانستم که انها بهائیند و آمده اند که مرا متهم سازند و بهائی در نظر اهل ایران بقدری فزیح و شنیع است که سیاه بوستان امریکا در نظر سفید بوستان باین درجه فزیح نیستند. من اشتباه بزرگی در ابتداء کردم که خیال می کردم اینها مردم مظلوم اخلاقی هستند و ایرانیان از شدت بد اخلاقی است که انها را ازار میکنند ولی پس از مدتی دانستم که انسان هر چه را تحمل میکند خودش برای خود خواسته است. یعنی بهر کس هر چه می رسد اگر چه کلبت ندارد ولی غالباً مستحق همان چیز است.

من از بادکوبه فهمیدم که مهمانی کردن بهائیان نه از برای کرم بلکه بطمع زیاد کردن جمعیت است و بعبارت دیگر در برابر يك لقمه نان که داده اند متاع دین و ایمان می خواهند و نه تنها نان بلکه همه چیز دیگر هم. یعنی بامید اینکه کسی بهائی شود خیلی قدمها برایش بر می دارند اگر چه قدمهای نا روا باشد و خیانتی در

ان خواهیده باشد و چون نا امید شوند حتی جواب سلامش را از روی صمیمیت نمی دهند اگر چه آدم نیک فطرتی باشد. این صفت در بعضی متدینین دیگر هم هست ولی در بهائیان بیش از همه و با اینکه می گویند ماهمه را بیک چشم می بینیم و با کسی غرضی نداریم چشم دویینی ایشان از همه کس باز تر و بالاخره هر چه می گویند دروغ است. بهائیان را بیشتر می توان بالتی از الات جماد یا افلا حیوان تشبیه کرد مثلا اگر شما ماشینی را الت اجرای مقصد خود خرید لازم نیست ماشین بفهمد که چه می کند فقط شما باید بفهمید که او را بچه کار و می دارید هم چنین اگر کله گوسفندی را بطرفی سوق می دهید البته گوسفندان نمی دانند بکجا و برای چه کار می روند بلکه شما که شبان ایشانید باید بدانید که چه می کنید

بهائیان بعینه اینطورند که الت بی اراده اند می پرسید فلان مسئله چرا چنین است؟ می گوید اقا چنین فرموده اند:

سؤال می کنید فلان چرا دیروز خوب و امروز بد شد یا بالعکس می گوید چون اقا دو شهادت متباین را در حقش داده اند. می گویند کدام سیاست خوب است؟ می گوید هر سیاستی که اقا بفرماید. مختصر اینکه ابتدا از خود اراده ندارند و مطیع اراده اقا هستند یعنی یکفر رئیس که در شناسائی او هم علائمی و وجه امتیازی نیست بلکه فقط گفته اقای پیش اقاائی پسین را ثابت می نماید. اما من خیال می کنم که همینطور که اینها از خود رای ندارند و مطیع اقا هستند ان اقا هم مطیع دیگری باشد. یعنی اقام انقدر از خود رای نداشته که همچو تاسیس کرده باشد بلکه دستور از کسان دیگر دارد که نر زیر پرده باو می دهند. اما اشتباه نکنی مقصودم دستور غیبی و اراده خدائی نیست بلکه مقصودم پرده سیاست

است زیرا از کلمات رئیس فهمیده می شود که خیلی بی اطلاع و کم عقل است و فقط الت دست يك سياست مزورانه شده است اما ایا اتباعش این را می دانند یا نه من شك دارم و چنین می فهمم که اتباع او نمی دانند یا اگر چند نفری می دانند از باقی پنهان داشته اند و هر وقت بهائیان بفهمند که الت چه مفسده و ماجرائی بوده اند دست از ارادت خواهند کشید بلکه هم هر چه بیشتر بفهمند بیشتر عصبانی خواهند شد و بجای ارادت نسبت بر رئیس خود عداوت خواهند ورزید اینست نظریه من در امر بهائی که باز هم مفصلتر بیان خواهم کرد
(اتمی)

